جین لینگ برخاسته و فریاد زد:«دایی!»

جیانگ چنگ چشمانش را چرخاند و به سردی گفت:«به به! به من میگی دایی؟ واسه چی اونطوری فرار کردی؟»

بعد از پایان حرفش نگاهش را سهوا یا عمدا به طرف وی ووشیان و لان وانگجی چرخاند.پیش از آنکه چشمهایشان بهم تلاقی کند.سوشه که به کمک شمشیرش نانپینگ توانسته بود برخیزد به جیانگ چنگ حمله کرد.جیانگ چنگ هیچ حرکتی نکرد زیرا صدای پارس بلند یک سگ سکوت را شکست.پری مانند یک ماهی پرنده خودش را بدرون معبد انداخته و بطرف سوشه خیز برداشت.

وی ووشیان با شنیدن صدای سگ مو به تنش سیخ شد.در آغوش لان وانگجی منقبض شد و در حالیکه از ترس رنگ به چهره نداشت گفت:«لان جان!»

لان وانگجی بدون یاد آوری او را در آغوش گرفته بود جواب داد:«من اینجام!»

وی ووشیان گفت:«بغلم کن!»

لان وانگجی گفت:«بغلت کردم!»

وی ووشیان گفت:«محکمتر بغلم کن!»

لان وانگجی هم جواب داد:«محکمتر بغلت میکنم!»

جیانگ چنگ با دیدن این صحنه و شنیدن صدایشان چهره در هم کشید.او از اساس میخواست طرف دیگری را نگاه کند حالا دیگر کنترل گردنش کاملا در اختیارش بود تا آنطرف را نبیند اما در همان لحظه از پشت کاخ چندین راهب و تهذیبگر شمشیر بدست حمله کنان بطرفش می آمدند.جیانگ چنگ پیش از بالا آوردن دست راست خود بسردی خندید.بعد رگه های درخشان بنفشی تمام معبد گوانیین را در بر گرفت.تمام کسانی که برق شلاق به آنها اصابت

کرد در هوا به پرواز درآمدند.با این حال او هنوز چتر بدست صاف ایستاده بود.تنها زمانی که همه بر زمین افتاده و از درد به خود می لولیدند و می پیچیدند جیانگ چنگ چتر را بست.سوشه در طرف دیگری با سگ درگیر بود و سعی میکرد خودش را نجات دهد.جین لینگ فریاد زد:«پری،مراقب باش!پری گازش بگیر! دستشو گاز بگیر!»

لان شیچن هم گفت:«رئیس مکتب جیانگ مراقب گیوچین باش!»

پیش از اینکه بتواند حرفش را تمام کند صدای نوت گیوچین از پشت معبد برخاست.هرچند از آنجا که جیانگ چنگ در تپه ها تدفین بخاطر این نوای تاریک بسیار اذیت شده بود در این لحظه بیش از قبل هشیار بود پس با شنیدن اولین اکوی صدای گیوچین،لگدی به زمین زده و با نوک پا شمشیری که از دست یک تهذیبگر افتاده بود را برداشت.با دست چپ چتر را پرت کرده و شمشیر را گرفت. بعد با دست راست ساندو را از غلافش خارج نمود. دو شمشیر بدست داشته و با تمام قوا به جنگ نواهای حمله کننده رفت.

از برخورد شمشیرها با هم چنان صدای کر کننده ای بر میخاست که صدای نوت های گیوچین جین گوانگیائو را خاموش میکرد.واقعا که حرکت مفیدی بود ولی تنها یک مشکل اساسی داشت.آن صدای شدیدا گوشخراش بود! آنقدر گوشخراش بود که انگار در مغز انسان فرو میرفت و گوشها را در هم پاره میکرد.این صدا برای لان شیچن و لان وانگجی که در مکتب گوسولان بزرگ شده بودند حقیقتا غیر قابل تحمل بود.هر دویشان اخم کرده بودند .هرچند لان وانگجی در میانه کار خود یعنی آغوش گرفتن وی ووشیان قرار داشت و نمیتوانست گوشهای خود را نگهدارد درنتیجه وی ووشیان که از ترس صدای پارس سگ می لرزید آرام گوش های او را پوشاند.

جیانگ چنگ به آلودگی صوتی ادامه میداد و همچنان شمشیرها را حرکت میداد و بطرف منطقه پشت کاخ میرفت ولی پیش از رسیدن به آنجا جین گوانگیائو داوطلبانه درحالیکه گوشهای خود را گرفته بود بیرون آمد:«رئیس مکتب جیانگ باید بگم از این حرکت کوبنده شما شگفت زده شدم و شکست رو می پذیرم!»

جیانگ چنگ زیدیان را به طرف جین گوانگیائو که از حرکاتش جاخالی می داد گرفت ولی او پرسید:«رئیس مکتب جیانگ،چطوری رسیدین اینجا؟»

جیانگ چنگ با او سخن نگفت.انرژی معنوی جین گوانگیائو نیز به اندازه او بالا نبود پس جرات نداشت مستقیما با او رو در رو شود.تنها می توانست چندین بار از حملاتش طفره برود.خونسردی خودش را حفظ کرده و از زیردستانش میخواست به جیانگ چنگ حمله کنند:«وقتی آ-لینگ از لنگرگاه فرار کرد اومدین دنبالش؟ پری شما رو هم راهنمایی کرد درسته؟ بهرحال من پری رو بهش دادم ولی بدبختانه نمیدونم چرا هیچ توجهی به من نشون نمیده...»

وی ووشیان که توسط لان وانگجی بسختی بغل شده بود دیگر از چیزی نمیترسید حتی اگر صدای سگ را میشنید.آنقدر انرژی برایش مانده بود که خوب فکر کند و وقتی لبخند جین گوانگیائو را می دید و چشمانش را در حین جنگیدن حرکت میداد بیاد آورد او شبیه چه کسی است پس با صدای آرامی گفت:«اون واقعا شبیه ژوئه یانگه!»

هرچند لان وانگجی چیزی نگفت.وی ووشیان وقتی پاسخی نشنید سر خود را بالا گرفت و متوجه شد با دستانش هنوز گوشهای لان وانگجی را محکم گرفته و او اصلا چیزی از حرفهایش نشنیده است و بهمین دلیل هیچ پاسخی نداد پس او نیز دستان خود را برداشت.در این لحظه لحن صدای جین گوانگیائو عوض شد و با لبخندی سرزنده گفت:«رئیس مکتب جیانگ چی شده؟ از وقتی داریم می جنگیم همش داری چشماتو یه طرف دیگه می چرخونی می ترسی اونطرفی رو نگاه کنی؟ مگه اونجا چیزی هست؟»

جیانگ چنگ گفت:« تو رئیس تهذیبگرهایی ...اگه میتونی عین آدم باهام بجنگ چرا وراجی میکنی؟»

جین گوانگیائو گفت:«هنوزم ازش اجتناب میکنی؟ اونجا جز برادرت کسی نیست....بینم واقعا تا اینجا دنبال آ-لینگ اومدی؟»

جیانگ چنگ گفت:«نظر تو چیه؟ فکر کردی باید دنبال کی بیام؟»

لان شیچن گفت:«جوابشو نده!»

جین گوانگیائو همیشه بلد بود چه بگوید وقتی جیانگ چنگ با او سخن میگفت براحتی دست روی احساساتش میگذاشت و توجهش را به مسیری که خودش میخواست منحرف میکرد.جین گوانگیائو گفت:«خوبه جناب وی،می بینی؟ شاگرد ارشدت دنبال تو نیومده...حتی نمیخواد بهت یه نگاه هم بندازه!»

وی ووشیان لبخندی زد:«باز از اون حرفای عجیب زدینا...این اولین باری نیست که رئیس مکتب جیانگ اینطوری با من رفتار میکنن...هی منو مجبور میکنین یادآوریتون کنم؟!»

جیانگ چنگ با شنیدن این حرفها لب ورچید.رگهای پشت دستش که زیدیان را نگهداشته بود بیرون زده بودند.جین گوانگیائو بطرف او چرخیده و آه کشید:«رئیس مکتب جیانگ،ببین— برادر شما بودن کلا کار سختیه نه؟»

وی ووشیان وقتی دید جین گوانگیائو چطور مسیر مکالمه شان را عوض کرد و به آنجا رساند نگران شد.جیانگ چنگ بطرفش برگشت و با طعنه گفت:«رئیس مکتب جین،برادر قسم خورده شما بودن کار سخت تری نیست؟»

جین گوانگیائو اصلا اهمیت نمیداد آیا جیانگ چنگ به او گوش میدهد یا نه:«رئیس مکتب جیانگ من شنیدم شما دیروز بیخودی توی لنگرگاه نیلوفری آشوب بپا کردین و هی می رفتین اینور اونور و شمشیر فرمانده ییلینگ رو با خودتون می بردین و به هر کسی که میرسیدین میگفتین اونو براتون از غلاف در بیاره!!»

چهره جیانگ چنگ چنان ترسناک بود که لرز بر اندام هرکسی می انداخت.وی ووشیان در آغوش لان وانگجی پنهان شد. قلبش محکم می تپید.در سرش صدایی می پیچید: *شمشیر من؟ منظورش سوییبیانه؟ مگه من اونو ندادم به ون نینگ؟وقتی اونو دیروز دیدم شمشیر دستش نبود...شمشیر من چجوری افتاده تو دست جیانگ چنگ؟؟چرا رفته به بقیه گفته از غلاف درش بیارن؟ خودش سعی کرده شمشیر رو از غلاف در بیاره؟*

وقتی آنطور عصبی شد لان وانگجی به آرامی دست دراز کرده و کمرش را نوازش کرد.وی ووشیان کمی آرام شد.چشمان جین گوانگیائو برق زدند وقتی سکوت ناگهانی جیانگ چنگ را

دید:«من شنیدم هیچ کس نتونسته شمشیرو از غلاف دربیاره جز خود شما...خیلی عجیبه...وقتی من داشتم اموال فرمانده ییلینگ رو جمع میکردم اون شمشیر سیزده سال پیش خودشو مهر کرده بود...غیر از خود فرمانده ییلینگ هیچ کس نمیتونست اونو از غلاف بکشه ...»

جیانگ چنگ ساندو و زیدیان را بدست گرفته و درحالیکه با خشم فریاد میزد حمله کرد:«خفه شو!»

ولی جین گوانگیائو هنوز به روش خود ادامه میداد،خنده کنان گفت:«خب حالا یادم اومد...قدیما ارباب وی خیلی گستاخ بود....شمشیرشو هیچ جایی با خودش نمیبرد و هر دفعه یه بهونه جدید میاورد... این چیزا همیشه واسم عجیب بود....شما چطور؟»

جیانگ چنگ غرید:«تو میخوای چی بگی؟»

جین گوانگیائو صدایش را کمی بالا برد:«رئیس مکتب جیانگ شما واقعا فوق العاده ای....جوون ترین رئیس مکتبی که موفق شد مکتب یونمنگ جیانگ رو از نو بسازه...ولی اگه یادم باشه شما توی هیچ کاری نمیتونستی ارباب وی رو شکست بدی ...پس میشه بگی بعد از لشکرکشی ساقط کردن خورشید چطور از اون بالاتر رفتی؟ نکنه اکسیر طلایی چیزی مصرف کردی؟»

اکسیر طلایی را او کاملا واضح و بُرنده تلفظ میکرد جیانگ چنگ از خشم تغییر حالت داده بود.زیدیان به رنگ سفید خطرناکی درآمد در آن میانه آشوب تنها یک نقطه ضعف در حرکاتش ایجاد شد و جین گوانگیائو دقیقا منتظر همین لحظه بود.نخ گیوچینی که پنهان کرده بود را به پرواز درآورد.جیانگ چنگ بلافاصله به حمله متقابل دست زد.زیدیان به نبرد با او پرداخت و جین گوانگیائو سریع مجبور به عقب نشینی شد زیرا در مرکز دست خود کرختی سنگینی احساس میکرد.بعد آرام خندید.با دست چپ خود نخ گیوچین دیگری ظاهر کرده و به وی ووشیان حمله برد.

چشمان جیانگ چنگ منقبض شدند با یک حرکت مچ،زیدیان را به مسیری که نخ گیوچین میرفت پرتاب کرد.هرچند جین لینگ فریاد زد:«دایی مراقب باش!»

جین گوانگیائو با استفاده از این فرصت شمشیر کشید و دست خود را پیچاند و به سینه جیانگ

چنگ کوبید.او با چهره ای تیره سینه خود را گرفت.خون از لای انگشتانش میریخت پارچه بنفش لباسش برنگ سیاه درآمد.زیدیان پس از متوقف کردن رشته گیوچین، دوباره تبدیل به حلقه ای نقره ای شد و در دست او قرار گرفت.وقتی صاحبش بشدت خونریزی داشت یا آسیب شدیدی دیده بود.سلاح معنوی خود به خود به شکل اولیه برمیگشت.جین گوانگیائو با استفاده از این فرصت با عجله جلو آمده و جریان نیروی معنوی او را مهر کرد.بعد دستمالی را از آستین بیرون کشید شمشیر خود را تمیز کرد و به غلاف برگرداند.جین لینگ با عجله بطرف جیانگ چنگ رفته بود و او را نگهداشت.لان شیچن آه کشید گفت:«کار عجولانه ای نکن...بهش کمک کن بشینه!»

استاد تعالیم شیطانی

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنین.

سایت myanimes.ir

myAnimes@

myAnimess@

myMangas@

مترجم:دختری با ماسک شیشه ای